

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مبحث نماز

در بحث مقارنات نماز بودیم. گفتیم بعد از تکبیرة الاحرام، ابتدا استعاذه و سپس تسمیه قرار دارد.

بحث استعاذه را طی چند جلسه، مفصل خدمت عزیزان عرض کردیم، سپس وارد بحث تسمیه

شدیم. مقداری راجع به بحث تسمیه خدمت عزیزان صحبت کردیم و مابقی آن ماند.

گفتیم باید بدانیم تسمیه یعنی چه؛ این که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوییم و با نامِ اللَّهِ رحمانِ

رحیم وارد قرائت نماز می‌شویم، یعنی چه.

اشاره کردیم که برای اولیاء بزرگ خدا و کمال از اولیاء، تسمیه مرتبه‌ی بسیار بالایی است و آن این

است که خودِ ولیّ خدا اسم‌الله می‌شود و رسیدن به این مرتبه مراحلی دارد. برای آن ابتدا باید

استعاذه به معنای حقیقی کلمه، که مشروح خدمت عزیزان توضیح دادیم، محقق شود. یعنی منزل

استعاذه به تمام معنا طی شود.

در مرحله‌ی بعد، هر قدر آثار ولایت شیطان بر وجود انسان ضعیف می‌شود و علائم شیطانی در

وجود انسان رنگ می‌بازد، علائم الهی در او پررنگ می‌شود. علائم شیطان چیست؟ در ظاهر و

رفتار، خلاف احکام الله عمل کردن است. این یک علامت شیطانی است که می‌تواند در بشر وجود

داشته باشد. در باطن عَجَب، استکبار، خودبزرگ بینی و امثال اینها علامت و سِمَه‌ی شیطان است و در باطنِ باطن هم خودبینی، خودخواهی، خودپرستی علامت شیطان است. استعاذه می‌خواهد ما را از اینها مبرا کند. به تدریج که مبرا شویم، کم کم ظاهر، باطن و باطنِ باطن وجود ما علامت و رنگ الهی می‌پذیرد. علامت الهی در ظاهر وجود انسان عمل به احکام الله، یعنی تمام احکام فردی و اجتماعی شریعت الهی است. علامت الهی در باطن انسان عبودیت و حالت ذلت نفس در برابر پروردگار و عظمت الهی است. علامت الهی در باطنِ باطن، خداخواهی، خداجویی و خدایینی است.

سالک هر قدر در این عرصه پیش برود، سِمَه و علامت بندگی یا سمات الله در او بیشتر ظاهر می‌شود. اوایل امر وجودش محلّ ظهور سمات الله، علائم و نشانه‌های خدایی می‌شود؛ اما اگر به حدّ تمام برسد، خود او اسم الله می‌شود. گفته‌ایم که اسم فقط اسم لفظی نیست. اسماء خارجیّه هم داریم. او خودش اسم الله می‌شود. نمونه‌ی کامل آن را در مورد اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینید. در مورد آیه‌ی «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۱</sup> بگو الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید؛ هر یک را بخوانید برای آن اسماء نیکویی است. ائمه علیهم‌السلام فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۲</sup> اسماء حسناى خدا ماییم. پس در مرحله‌ی نهایی تسمیه، خود شخص اسم الله می‌شود. اوّل اتّصاف به سمات الله و علامات الهیه است؛ اما در نهایت سالک الی الله به مقام اسمیت می‌رسد. و خودش اسم الله می‌شود. این همان اوایل مرتبه‌ی قرب نوافل است؛ خدای متعال در حدیث

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۰.

۲. مجلسی، بحار، ج ۲۵، ص ۵ و بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۶۷۸.

قدسی قرب نوافل فرمود: بنده‌ی من به وسیله‌ی هیچ چیز همچون انجام واجبات نمی‌تواند به من نزدیک شود. بعد فرمود واجبات را که انجام داد؛ «إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ (بِالنَّوَافِلِ)» از رهگذر مستحبات به من تقرب می‌جوید و این تقرب تا به جایی می‌رسد که «حَتَّىٰ أَحِبَّهُ» من خدا دوستدار و محبّ و عاشق و دل‌باخته‌ی این بنده می‌شوم. بعد فرمود وقتی این‌گونه شد، من خدا زبان این بنده می‌شوم که با آن حرف می‌زند؛ دست او می‌شوم که با آن چیزها را می‌گیرد و کار می‌کند؛ چشم آن بنده می‌شوم که با آن می‌بیند و ...<sup>۳</sup> به اینجا که رسید از خود عبد چیزی بر جا نمانده است؛ لسان الله شده؛ یدالله شده؛ عین الله شده؛ سمع الله شده است. لذا وقتی نماز می‌خواند، فی‌الواقع خود خدا نماز می‌خواند. همان‌طور که در حدیث آمده است، «إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّيُ»<sup>۴</sup> خود خدا نماز می‌خواند. در واقع با لسان الله نماز خوانده می‌شود؛ قرائت نماز و اذکار نماز گفته می‌شود. چون فرمود من لسان این عبد می‌شوم که با آن سخن می‌گویند؛ پس وقتی عبد آیات قرآن را می‌خواند؛ اذکار نماز را می‌گویند؛ فی‌الواقع آیات خوانده می‌شود و اذکار با لسان الله گفته می‌شود.

این مرتبه‌ی بسیار بلندی است که متعلق به اولیاء بزرگ خداست؛ پس کمال اولیاء به اینجا، یعنی به مقام اسمیت می‌رسند. همه‌ی اولیاء بزرگ خدا، هم‌مرتبه نیستند. مظهریت اسماء در اولیاء خدا فرق می‌کند. چهارده نور پاک مظهر اسم جامع حق متعال، اسم اعظم حق متعال، همان که از آن به «الله» تعبیر می‌شود، هستند که اسم جامع حق است. پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت

۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۷۴ و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۲.

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴۵ و مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۳۰۶.

علیه السلام در این مرتبه قرار دارند. ولی سایر انبیاء و اولیاء علیهم السلام در این مرتبه نیستند. حتی پیامبران اولوالعزم به جایی نرسیدند که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و نفس پیغمبر خاتم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام رسیدند. این مال اولیاء که در مقام تسمیه به کجا می‌رسند. امثال بنده‌ی ناقص و مبتدی در راه و متوسطینی که به میانه‌های راه رسیده‌اند، طبیعتاً هنوز به اینجا راه پیدا نکرده‌اند. لذا وقتی می‌گویند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه؟

«عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سُئِلَ عَنْ تَفْسِيرِ الْبِسْمَلَةِ» از امام رضا علیهم السلام نقل شده است، وقتی از آن حضرت در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سؤال شد. «قَالَ مَعْنَى 'قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ اسْمٍ عَلَى نَفْسِي سِمَةٌ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ» حضرت فرمودند این سخن گوینده که می‌گوید بسم الله، معنایش این است که من خودم را با نشانه و علامتی از علامات الهی نشان‌دار کردم. «قَالَ الرَّاوي: فَقُلْتُ لَهُ مَا السِّمَةُ؟» راوی می‌گوید خدمت امام رضا علیهم السلام عرض کردم معنی این نشان و سمه که می‌فرمایید چیست؟ «قَالَ: هِيَ الْعَلَامَةُ»<sup>۵</sup> حضرت فرمودند معنای سمه علامت است.

پس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی علامت و داغ عبودیت حق و نشان صفات الهی را بر خود زدم و خود را به آن علامت، معلوم و نشان‌دار کردم. «بِسْمِ اللَّهِ» یعنی «أَسْمُ عَلَى نَفْسِي سِمَةٌ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ».

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۳۰ و صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۱.

ادب تسمیه برای مبتدی‌هایی مثل بنده و برای متوسطین، مثل برخی از عزیزان، این است که وقتی می‌خواهند «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند، داغِ عبودیتِ حضرت حق را بر قلبشان بزنند. به دل خود آگاهی دهند و سمات الهی و علامات پروردگار را به آن تفهیم کنند. فقط این که به زبان بگوییم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و عبور کنیم، حق تسمیه نیست. جلسات قبل اشاره کردم؛ به خدا پناه می‌بریم؛ کسی که در وجودش سمات شیطانی حاکم است، یعنی ظاهرش مخالفت با شرع، باطنش تکبر و خودبزرگ‌بینی و عجب، و باطن باطنش خودبینی و خودپسندی دارد، وقتی می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ فی الواقع این خود شیطان است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوید. بنابراین باید حقیقت تسمیه محقق شود؛ یعنی سمات الهی، صفات الهی، علامات عبودیت و بندگی حق متعال و داغ بندگی بر دل زده شود؛ دل حقیقت عبودیت را بفهمد و بچشد. سالک الی الله باید سعی کند وقتی می‌خواهد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوید؛ دلش را از حقیقت سمات الله باخبر کند. اگر این کار را انجام دهد، این امید وجود دارد که کم‌کم شمه‌ای از عنایات الهیه را دریافت کند و شامل حالش شود و به لطف خدا مقداری از جاماندگی‌های مسیر کمال در او ترمیم و جبران شود و کم‌کم به اسماء الهی، به همان چیزی که قرآن در مورد حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۶</sup> راه پیدا کند. این «عَلَّمَ» به معنی علم ذهنی و تصوّرات علمی نیست؛ «عَلَّمَ» یعنی آدم واجد اسماء الله شد. باید کاری کرد که به تدریج تعلیم اسماء در مورد ما هم

۶. سوره بقره، آیه ۳۱.

صورت گیرد؛ یعنی سالک باید تلاش کند که به لطف و عنایات الهی مشمول تعلّم اسماء از جانب خدا شود و دری از این حقایق بلند به روی قلب او باز شود، تا به خواست خدا به سمت مقصود گام بردارد.

شاید در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن سمه و علامتی که فرد می‌گوید خودم را با آن علامت نشان‌دار کردم، علامت رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیّه‌ی حقّ متعال باشد. چون بعد از اسم «الله»، اسم «الرّحمن» شامل‌ترین و فراگیرترین اسم حقّ متعال است. رحمان رحمت عامّ الشّمول است. اصل وجود موجودات، مظهر رحمت رحمانیه‌ی حقّ متعال است و کمالات وجودی موجودات نتیجه‌ی رحمت رحیمیّه‌ی حقّ متعال است. این که موجودی وجود دارد، نتیجه‌ی رحمت رحمانیه است؛ این که موجودی که وجود دارد، کمالاتی دارد؛ مثل این که حیات دارد؛ علم دارد؛ قدرت دارد؛ اراده دارد و امثال اینها، آثار رحمت رحیمیّه‌ی حقّ متعال است. این دو اسم از فراگیرترین اسماء‌اند؛ از اسماء محیطه‌ی حقّ متعالند که همه‌ی عالم وجود را دربرمی‌گیرند. همه‌ی عالم وجود در ظلّ این دو اسم قرار دارند. اگر وجودی به موجودی رسیده است و اگر کمالات وجودی‌یی به موجودی رسیده است، از رهگذر این دو اسم بزرگ رحمان و رحیم حقّ متعال است.

شنیده‌اید که "رحمان" فراگیر و همه‌شمول است و "رحیم" مختصّ مؤمنین است؛ اما این را خدمتتان توضیح دهم که اگر گفته‌اند اسم رحیم مختصّ مؤمنین است، نه به این خاطر است که این اسم عامّ الشّمول و فراگیر نیست؛ بلکه افرادی که رحمت رحیمیّه شامل حالشان نشده است، خودشان با سوء اختیارشان، خود را از این رحمت محروم کرده‌اند. والاّ رحمت رحیمیّه هم برای

همه آمده است. نمونه‌اش وجود انبیاء که از مظاهر رحمت رحیمیّه‌ی حق است. خدا پیغمبر فرستاد برای این‌که انسان‌ها را به کمال برساند. پیامبر مظهر رحمت رحیمیّه‌ی حق متعال است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که آمدند، نفرمودند من برای این چهار نفرم. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنِّي رَسُولٌ لِّلَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً»<sup>۷</sup> قرآن فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۸</sup>، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ»<sup>۹</sup> پس پیغمبر که مظهر رحمت رحیمیّه‌ی حق متعال است، مختصّ یک نفر نیست؛ برای همه آمده است. منتها همه از این رحمت متمتع و بهره‌مند نمی‌شوند. عده‌ای با سوء اختیارشان و به دست خودشان، خود را از این رحمت محروم می‌کنند. بنابراین رحمت رحیمیّه هم به اقتضای نفس خود رحمت، عامّ الشّمول است. این‌که گروهی از آن برخوردار نمی‌شوند، به خاطر آن است که خودشان به دست خودشان سبب محرومیّت خود را فراهم کرده‌اند.

رحمت رحمانیّه و رحمت رحیمیّه دو اسم بزرگ حق متعال است که بعد از اسم «الله» از اسماء محیط و فراگیر است. حال سالک می‌خواهد «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»، یعنی علامت رحمت رحمانیّه و علامت رحمت رحیمیّه، علامت رحمان و علامت رحیم را بر خویش بزند؛ این صفت را در خود ایجاد کند؛ خود را به این نشان‌ها نشان‌دار کند؛ لازمه‌اش این است که رحمت‌های پروردگار را به قلبش برساند؛ قلبش بچشد؛ بفهمد و ادراک کند تا این قلب، قلب رحمان و قلب رحیم و سرشار از رحمت و مهر برای همه شود. همان‌طور که رحمت رحمانیّه و رحیمیّه‌ی حق

<sup>۷</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۸.

<sup>۸</sup>. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

<sup>۹</sup>. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۲۸.

متعال فراگیر و عامّ الشّمول بود، رحمت رحمانیّه و رحیمیّه‌ای که در قلب سالک ظهور می‌کند هم باید فراگیر باشد. علامت این که چنین اتّفاقی برای سالک افتاده این است که نسبت به همه محبّت دارد؛ به همه‌ی بندگان خدا به دید محبّت و لطف نگاه می‌کند؛ خیر و صلاح همه را می‌خواهد. همان‌طور که انبیای بزرگ الهی و اولیاء بزرگ خدا این‌گونه بودند. اتمّ و اکمل آنها پیغمبر اکرم ﷺ است که رحمةٌ للعالمین است و اهل بیت بزرگوارشان اند که رحمةٌ للعالمینی پیغمبر به تمام عیار در آنها تجلّی کرده است. آن بزرگواران این‌گونه بودند؛ خیر همه را می‌خواستند؛ هیچ کس را محروم از خیر نمی‌خواستند.

انبیاء و اولیاء دو نظر به بشر دارند؛ یک نظر، نظر سعادت اجتماعی است؛ این که جامعه جامعه‌ی متعالی‌یی باشد؛ جامعه‌ی پاکی باشد؛ جامعه‌ی برخوردار از عدالت باشد؛ جامعه‌ی برخوردار از اخلاق و فضیلت باشد؛ جامعه‌ی برخوردار از رفاه و آسایش باشد؛ جامعه‌ی برخوردار از امنیت باشد. تحقّق چنین جامعه‌ای مستلزم عمل به احکام الله است. اگر احکام اجتماعی دین اجرا شود، جامعه چنین ویژگی‌هایی را پیدا می‌کند. نظر دیگر انبیاء به سعادت فرد است. یعنی تک‌تک افراد را هم سعادت‌مند می‌خواهند. هر دو سعادت، هم سعادت اجتماعی، هم سعادت فردی مورد علاقه‌ی انبیاء و اولیاء است. لذا قوانینی که انبیاء و اولیاء در قالب قواعد و قوانین شرع می‌آورند، هر دو هدف را دنبال می‌کند. این‌گونه نیست که مصلحت فرد را برای تحقّق مصلحت اجتماع قربانی کند. در آن واحد مصلحت جامعه و مصلحت فرد را توأمان محقّق می‌کند. این ظهور خیرخواهی عامّ انبیاء و اولیاء الهی است. حتّی احکامی که شاید انسان در ظاهرش جنبه‌ی فردی رحمت را نبیند؛ برای



فرد نیز رحمت است؛ مثل این که یک شخص مرتکب جرمی شده است و او را مجازات می‌کنند؛ قصاص می‌کنند؛ مورد تنبیه و مجازات قرار می‌دهند؛ حدودی بر او جاری می‌کنند؛ تعزیراتی در مورد او مقرر می‌کنند. ممکن است بگوییم به خاطر مصلحت اجتماع دست این دزد را قطع کردند؛ یا آن فرد جنایت‌کار را اعدام کردند؛ پس مصلحت فرد قربانی مصلحت جامعه شد؛ در حالی که این‌گونه نیست. اگر درست نگاه شود، تمام مجازات‌هایی که دین برای مجرمان آورده است، علاوه بر این که مایه‌ی حیات جامعه است، مایه‌ی حیات خود مجرم هم هست. مجازات‌های سبک‌تر که خیلی روشن است. مجرم تنبیه می‌شود برای این که از جنایت و تخلف و جرم و ظلم و فساد دست بکشد. پس این قانون، هم جامعه را اصلاح می‌کند و آن را از گزند این رفتارهای ناشایست مصون می‌دارد؛ هم با همان حکم مجازاتی که جاری می‌شود، خود این متخلف و مجرم را تربیت می‌کند. ممکن است در حکم اعدام یا درگشتن کافر یا مشرک در جنگ، گفته شود اینجا نه، او دارد از بین می‌رود؛ پس فقط مصلحت اجتماع مد نظر است؛ در حالی که آنجا نیز مصلحت خود فرد هم مدنظر است؛ یعنی آن فرد خیرخواهانه اعدام یا کشته می‌شود. چون اگر بماند و راه باطل خود را ادامه دهد، هر لحظه عذاب‌های عظیم جاودانه‌ای را برای خودش جمع می‌کند که صدها سال عمر این دنیا با یک ساعت تحمل آن عذاب‌های اخروی برابری نمی‌کند. پس شخصی که در دنیا اعدام می‌شود، از عذاب‌های سنگین اخروی بیشتر مصون می‌شود. در نتیجه این هم اقدامی به نفع اوست. قدمی است که به سود او برداشته شده است. اگر در جنگ مشرکی را می‌کشند؛ یا اگر در صحنه‌ی قضاوت و اجرای عدالت مجرمی را اعدام می‌کنند؛ فی‌الواقع مصلحت خود این دشمن یا مجرم هم مدنظر است. چون همه‌ی هستی آن مجرم یا دشمن که به تولد و مرگ محدود

نمی‌شود. اصل هستی بشر مال بعد از این دنیاست و اعدامی که در مورد او انجام می‌دهند، تأثیر مثبتی برای آخرت و زندگی جاودانه‌ی او دارد. رحمت عام الهی که در قالب قوانین دینی خیر همه را می‌خواهد، حتی در خشن‌ترین و شدیدترین مجازات‌ها که مجازات اعدام و قتل است، این‌گونه ظهور می‌کند.

یکی از نمودهای رحمت رحیمیّه هدایت خلق است. انبیاء الهی مظهر تامّ آن هستند؛ مؤمنین هم موظّف به این وظیفه‌اند. وظیفه‌ی مؤمن چیست؟ امر به معروف و نهی از منکر و دلالت به خیر.

در امر به معروف و نهی از منکر اگر رحمت رحیمیّه حاکم بود، مؤثر واقع می‌شود؛ والاّ خدای ناکرده اگر رحمت رحیمیّه سبب امر و نهی نباشد و فرد امر به معروف و نهی از منکر کند که خودی نشان دهد؛ اعمال قدرتی کرده باشد؛ دیگران را تحت فرمان خود در آورده و مطیع کرده باشد؛ به این خاطر امر به معروف و نهی از منکر کند؛ نه تنها هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ بلکه چه بسا فرد مقابل را به لجاجت بیفکند و در رفتن راه منکر و ترک معروف مصرتر کند. شخصی که این‌گونه امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، این امر به معروف و نهی از منکر کردنش خود یک منکر است؛ چون به انگیزه‌ی این که خودی نشان دهد؛ قدرتی نشان دهد، این کار را می‌کند. خود این کار برای فردِ آمر و ناهی، گناه و معصیت است. علاوه بر این که بر فردی که مورد امر و نهی قرار گرفته است هم تأثیر منفی می‌گذارد و او را اصلاح نمی‌کند. اگر به‌راستی طالب اصلاح فرد باشد، باید از سر خیرخواهی و محبّت و دوست داشتن او درصدد اصلاح او برآید. اگر رحمت نباشد

و نسبت به فردی که مورد امر و نهی قرار می‌گیرد محبت وجود نداشته باشد؛ فایده که ندارد هیچ؛ ضرر هم دارد.

در کتاب مصباح الهدی ذکر شده است که در آخرالزمان امر به منکر و نهی از معروف می‌شود. نه به این معنا که مثلاً بگویند این کار منکر را انجام دهید؛ آن کار معروف را انجام ندهید. خیر؛ چنان بد امر به معروف می‌کنند که اثر مخربش از هزار نهی از معروف بیشتر است. چنان بد و ناشایست نهی از منکر می‌کنند که تخریبش از هزار امر به منکر بیشتر است. لذا ظاهراً می‌گوید نماز بخوان؛ اما به گونه‌ای می‌گوید که او را برای همیشه بی‌نماز می‌کند. ظاهراً می‌گوید بی‌عفتی نکن؛ بی‌حجابی نکن؛ بی‌حیایی نکن. اما برای همیشه از او فردی به شدت بی‌حیا تر و بی‌پروا تر نسبت به گناه می‌سازد. این که در آخرالزمان امر به منکر و نهی از معروف می‌شود، مصداق بارزش همین می‌تواند باشد. یعنی امر به معروف و نهی از منکری که از رحمت بر نمی‌خیزد؛ با خشونت و دشمنی طرف مقابل است؛ در مقام اعمال غضب و اعمال زور و در مقام اظهار وجود و قدرت و خود را بزرگ نشان دادن به دیگران است. طبیعتاً این هیچ اثر سازنده‌ای ندارد. اما به عکس اگر واقعاً حسن رحمت، شفقت، مهربانی، دوستی و طرف مقابل را هم‌نوع خود دانستن و به او محبت و لطف داشتن، خواهان خیر و سعادت او بودن سبب شود فرد در صدد برآید به فرد بی‌توجه، توجه دهد؛ فرد ناآگاه را آگاه کند؛ متوجهش کند که دارد به خودش ضرر می‌زند؛ این کاری که می‌کند برای خودش زیان دارد؛ اگر از سر مهر و محبت باشد، که این از قلبی برمی‌آید که رحیمیت در آن تجلی کرده است؛ اگر این گونه باشد، قطعاً چنین امر به معروف و نهی از منکری می‌تواند خیلی مؤثر و سازنده باشد و هم جامعه را احیاء کند هم فرد را.

بسیاری از افراد سخت‌دل و گردن‌کش را هم اگر این‌گونه امر به معروف و نهی از منکر کنند، نرم و تسلیم می‌شوند و راه معروف را پیش می‌گیرند و دست از راه منکر برمی‌دارند. قرآن کریم در این زمینه نمونه‌های فراوانی را ذکر کرده است؛ ولی ما به عنوان مثال روی یک نمونه تأمل کنیم؛ ببینیم خدای متعال چه می‌کند؛ خدایی که رحیم است برای ظهور رحیمیتش چگونه رفتار می‌کند.

فرعون موجود شقی و ستمگر و خونخوار و کسی بود که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»<sup>۱۰</sup> می‌گفت و ادعای خدایی می‌کرد. آن قدر بی‌رحم و آلوده و سرشار از فساد بود که همین که خوابی دید و خوابش را برای خواب‌گزاران نقل کرد و آنها تعبیر کردند که پسری در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود که وقتی بزرگ شد، تخت و تاج تو را از تو خواهد ستاند و دستگاه حکومت تو را از بین خواهد برد، با همین تعبیر خوابی که برایش کردند هزاران مرد بنی‌اسرائیل را بی‌گناه کشت. هزاران زن بنی‌اسرائیل را از شوهرانشان جدا کرد. هزاران طفل نوزاد را سر برید و از بین برد؛ به خاطر این که موسی به دنیا نیاید. به تعبیر قرآن «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»<sup>۱۱</sup> فرعون چنین موجودی است.

حال ببینید خدایی که رحیم است؛ با رحمت رحیمیّه‌ی خودش با فرعون چه کرد. خدا می‌خواهد فرعون را مشمول رحمت رحیمیّه‌ی خودش کند؛ یعنی هدایتش کند؛ اصلاحش کند. در بین همه‌ی بشر متواضع‌ترین انسان، متکامل‌ترین انسان، شایسته‌ترین انسان را که موسی بن عمران

---

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۸.

<sup>۱۱</sup>. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴.

علی نبینا و آله و علیہ السلام است را انتخاب می کند و حضرت موسی علیه السلام را تحت تربیت ویژه‌ی خود می گیرد تا او را برای کاری که قصد دارد از طریق او انجام دهد، بیرواند. داستان موسی علیه السلام را به یاد دارید. وقتی به دنیا آمد و مادرش بر جان این نوزاد ترسید، خدای متعال امر کرد او را در جعبه یا ظرفی بگذارد و در آب بیندازد؛ کسی که دشمن او و دشمن من است او را خواهد گرفت. نگران حال او نباش؛ ما دوباره او را به تو برمی گردانیم. خدا چگونه این جریان را مدیریت کرد تا موسی علیه السلام جان سالم به در برود و این نوزاد به دست و زیر چتر حمایت خود فرعون نوزادگش، رشد کند؛ آن هم در دامن دایه‌ای که مادر اصلی موسی علیه السلام است! بعد هم که موسی علیه السلام کم‌کم بزرگ می شود، خداوند او را تحت تربیت می گیرد؛ «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ» وقتی موسی علیه السلام رشد کرد؛ «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»<sup>۱۲</sup> خدای متعال هم حکم و حکمت الهی به موسی علیه السلام داد؛ هم علم و دانش الهی به او داد. قرآن خطاب به موسی علیه السلام فرمود: «أَنَا اخْتَرْتُكَ»<sup>۱۳</sup> موسی خودم تو را برای این مأموریت بزرگ برگزیدم؛ و خودش او را می پروراند؛ فرمود: «وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي»<sup>۱۴</sup> تو را تحت نظر خودم بسازم، تا رشد کنی و برای هدفی که دارم، ساخته شوی. و فرمود: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>۱۵</sup> ای موسی تو را فقط برای خودم ساختم.

<sup>۱۲</sup>. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۱۴.

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳.

<sup>۱۴</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۳۹.

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۱.

این همه تدابیر خدا برای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اندیشید؛ از دوران نوزادی تا مرحله‌ای که علم و حکمت به او داد؛ چقدر روی او کار کرد؛ به تعبیر قرآن «وَفَتَّانَكَ فَتُونًا»<sup>۱۶</sup> او را به گونه‌های مختلف آب دیده کرد؛ حتی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را یک دوره پیش شعیب پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد برای این که آنجا ساخته شود؛ حدود هشت سال تحت تربیت شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ، این پیامبر بزرگوار الهی قرار گرفت. بعد از این که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ این دوره‌ی تربیتی را هم طی کرد، او را از شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ جدا کرد. در راه بازگشت به مصر، وسط بیابان، در شب تاریک و سرد، با زن و فرزندش راه را گم کردند. امید موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از همه‌جا قطع شد؛ یعنی انقطاع کامل.<sup>۱۷</sup> در آن شب ظلمانی توجّهش از همه‌جا قطع شد. ناگهان بالای آن قلّه‌ی مرتفع شله‌ی نوری دید. «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا»<sup>۱۸</sup> از طرف آن کوه آتشی و شله‌ی برافروخته‌ای دید. به زن و فرزندش گفت اینجا صبر کنید؛ من بروم شاید قبّسی از آن آتش بیاورم برای این که شما گرم شوید یا از این طریق راه را پیدا کنیم. وقتی نزدیک شد، «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱۹</sup> وقتی در آن وادی مبارک و ایمن، به آن بقعه‌ی مبارکه آمد، خطاب به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ندا آمد که ای موسی، من «الله» هستم که پروردگار جهانیان است. یعنی به

<sup>۱۶</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۰.

<sup>۱۷</sup>. «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» مناجات شعباتیّه، سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۹ و مجلسی، بحار، ج ۹۱،

ص ۹۹.

<sup>۱۸</sup>. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۹.

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۰.

مرتبه‌ی ملاقات و مکالمه‌ی با حقّ متعال رسید. ببینید چه کارها می‌کند تا موسی را برای فرعون، برای آن شقی آماده کند. این همه عمری روی موسی کار کرد تا او را بسازد و به اوج قلّه‌ی کمال عبودیت و بندگی حقّ متعال برساند؛ برای هدایت یک بنده‌ی شقیّ و سرکش و متمرّدی مثل فرعون که کوس «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»<sup>۲۰</sup> می‌زند و ادّعیای خدایی می‌کند. این رحمت رحیمیّه‌ی حق را ببینید که برای یک موجودی مثل فرعون چه کار کرد. خدا می‌توانست فرعون را به‌خاطر تمرّد و جسارت و استکبار نابود کند؛ جانش را بگیرد؛ یک صاعقه بفرستد او را بسوزاند و خاکستر کند و از بین ببرد. اما این کارها را که نکرد هیچ، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را این همه سال رویش کار کرد و پروراند. بعد هم برای این که در راه مأموریتش تنها نباشد، برادر بزرگواری مثل هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ را به مددکاری و معاونت او گمارد. سپس این دو انسانی را که در جهان آن عصر گل سرسبد انسانیت‌اند، برگزید.

وقتی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ساخته شد و هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ به او ملحق شد؛ به او فرمود: «إِذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»<sup>۲۱</sup> ای موسی، تو و برادرت آیات من را ببرید و در یاد من سستی نکنید. و وقتی خواست موسی<sup>۱</sup> و هارون را به سوی فرعون بفرستد، فرمود: «إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»<sup>۲۲</sup> دو تایی پیش فرعون بروید، او سرکشی و طغیان کرده است؛ طاغوت شده است؛ اما «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» با

<sup>۲۰</sup>. سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۲.

<sup>۲۲</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۳.

سخن نرم، با زبان نرم و سرشار از مهربانی با فرعون سخن بگویید؛ «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»<sup>۲۳</sup> شاید متذکر شود؛ خداترس شود؛ از خدا بترسد؛ از پیامد رفتارهای خطرناکی که در پیش گرفته است، بترسد و اصلاح شود. این سبک امر به معروف و نهی از منکر قرآن است.

گفتیم امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد منحرفین و گمراهان، اگر ظهور رحیمیت در فرد آمر و ناهی باشد، می‌تواند مؤثر واقع شود؛ در بسیاری از موارد تأثیر می‌گذارد. بسیار نادرنند کسانی که اگر این‌گونه دعوت شوند، تأثیر نپذیرند و حتی اگر یقین هم داریم که شخص تأثیر نمی‌پذیرد، حق نداریم ذره‌ای از خیراندیشی، خیرخواهی، انگیزه‌ی سرشار از محبت و مهربانی و دوستی در امر به معروف و نهی از منکر کم کنیم. ما خیر او را می‌خواهیم؛ ولو او پذیرا نباشد. امر و نهی ما از سر عصبیت و خشونت و لجاجت و انتقام‌گیری و تلافی کردن و امثال اینها نباشد. به‌راستی با همه‌ی وجود شخص را دوست داشته باشیم. اگر از سر خیرخواهی امر به معروف و نهی از منکر کنیم؛ ظهور رحیمیت است و در بسیاری از موارد تأثیر می‌گذارد؛ الاَّ شَدَّ و نَدَرَ؛ که آنها شقاوتشان به حدّ تمام رسیده است؛ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»<sup>۲۴</sup> «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۲۵</sup> اینها بسیار نادرنند؛ والاَّ بسیاری از افراد گمراه و منحرف هستند که اگر آمر و ناهی با روحیه‌ی درست به سمت هدایت آنها برود، قابل هدایت و قابل

---

<sup>۲۳</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۴.

<sup>۲۴</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷.

<sup>۲۵</sup>. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۰.



اصلاحند. درحالی که اگر خدای ناکرده با روحیه‌ی دیگری برود، بر انحراف آنها می‌افزاید و آنها را در راه غلط و خلافی که طی می‌کنند تثبیت می‌کند.

این نمونه‌ی رحمت رحیمیه‌ی حق بود که گفتیم فراگیر است. ببینید خدا برای این‌که فرعون را دعوت کند چه تدارکی دید؛ چه کسانی را بسیج کرد؛ چه کسانی را ساخت؛ با چه دستورالعملی آنها را فرستاد! در عین این‌که خدا با علم ازلی خودش می‌داند فرعون پذیرا نیست؛ می‌داند او هدایت‌شو نیست؛ اما در عین حال سنگ‌تمام می‌گذارد. گفتیم اگر کسی برخوردار از رحمت رحیمیه نیست، خودش خودش را محروم کرده است؛ خدا کم نگذاشته است.

پس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی «أَسْمُ عَلَىٰ نَفْسِي سِمَةٌ مِّنْ سِمَاتِ اللَّهِ» و اینجا سَمَاتِ اللَّهِ رحمانیت و رحیمیت است. یعنی علائم و نشان رحمانیت و رحیمیت باید در وجود سالک الی الله ظهور کند و اگر ظهور کرد، این وجود سرشار از خیر خواهد شد؛ سرشار از محبت و دوستی و مهربانی برای همه خواهد شد. عرض کردم؛ حتی جایی که در جنگ شمشیر می‌زند؛ حتی جایی که در مقام قصاص، حدی جاری می‌کند؛ آنجا هم از سر خیرخواهی است. این مثال را زیاد برای عزیزان زده‌ام؛ گفتم فرض کنید بچه‌ای بیمار شده است. به‌شدت بیمار است و اگر عمل جراحی روی او صورت نگیرد، از دنیا خواهد رفت. پدر کودک که به‌شدت عاشق اوست، پزشک جراح است. تیغ جراحی را برمی‌دارد؛ شکم کودک را پاره می‌کند. کودک درد خواهد کشید؛ اما عمل پدر سرشار از مهر و مهربانی و خیرخواهی برای فرزند است. ظاهر عمل خشن است؛ شکمش را پاره

کرد؛ خون جاری شد؛ جراحاتی ایجاد شد؛ دردی در پی آن بود؛ اما همه‌ی اینها از سر خیرخواهی بود.

اولیاء الهی و عارفان بالله که پدران بشریتند؛ به حال بشریت مهربانند و از سوی دیگر طبیبند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره‌ی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»<sup>۲۶</sup> پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

طیبی بودند که همه‌ی وسایل معالجه و جراحی در کوله‌پشتی‌شان بود و دنبال بیماران می‌گشتند تا سراغشان بروند و آنها را معالجه کنند. بنابراین جایی که انبیای الهی دست به شمشیر و اسلحه می‌برند؛ جایی که قصاص جاری می‌کنند؛ کارشان نسبت به فردی هم که در موردش قصاص جاری می‌شود؛ یا شمشیر بر فرقش فرود می‌آید؛ سرشار از مهر و محبت است. روح آن فرد را از شرّ نفسی که در زندگی دنیوی بر او مسلط شده است و او را رها نمی‌کند، نجات می‌دهند تا بیش از این برای حیات جاودانه‌اش، آتش روی آتش اضافه نکند.

پس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی «أَسْمُ نَفْسِي بِسِمَةِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَالرَّحِيمِيَّةِ». بنابراین موقع تلاوت

قرآن و از جمله در هنگام خواندن سوره‌ی حمد در نماز، وقتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفته‌ایم که این حقیقت در جان ما محقق شده باشد.

از خدای رحمان و رحیم می‌خواهیم که قلب ما را محلّ ظهور صفت رحمت رحمانیّه و رحیمیّه‌ی خویش قرار دهد. به حقّ رحمةٌ للعالمین و خاتم النبیین محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

<sup>۲۶</sup>. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۴۰.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ